

کودکان محله امامیه، برای هم‌دردی با دانش‌آموزان شهید وطن در یک نمایش، نقش آفرینی کردند

# زنگ آخر مدرسه میناب



۱۰

داستان جلد

سابقه بازیگری نداشت اما همین که دیدم زمین‌ه حضورش در گروه تئاتر مسجد امام محمد باقر (ع) مهیاست، با اشتیاق آوردمش. احساس می‌کنم این طوری شاید دلگرمی کوچکی برای مادران شهدای میناب باشیم.»  
فرهاد، موشک کاغذی را در دستش گرفته است و با شور و شوق آن را به مان‌شان می‌دهد. خودش آن را درست کرده و در خیالاتش آن را به سمت اسرائیل پرتاب می‌کند.

## می‌خواهم با تئاتر مقابل اسرائیل بایستم

زهراسادات میرزایی، مادر دلارام، دیگر بازیگر خردسال این تئاتر است. او می‌گوید: من به این تئاتر، فراتر از هنر به عنوان یک راه تربیتی، نگاه می‌کنم. معتقدم این نقش‌ها بچه‌ها را با حق و باطل آشنا می‌کند و باعث می‌شود از کودکی و به‌طور غیرمستقیم، نگاه بصیرتی‌شان شکل بگیرد.  
او همان‌طور که عینکش را روی صورتش جابه‌جا می‌کند، با لحنی تأکیدی ادامه می‌دهد: یک سری مفاهیم از جمله نفرت از آمریکا باید از همین کودکی در بچه‌ها نهادینه شود تا در سن نوجوانی بتوانند راه درست را پیدا کنند.

طی کردن مسیر از بولوار شهید فلاحی به سمت بولوار هاشمیو مسیر برگشت در شب هنگام برای زهراخانم که ماشین ندارد، سخت است اما آن قدر جنبه‌های اجتماعی و تربیتی برایش اهمیت دارد که هر شب این سختی را به جان می‌خورد و دخترش را به صحنه تئاتر می‌آورد.

دلارام هفت ساله که کنار مادر است، در حالی که کوله پشتی صورتی‌اش را پشتش انداخته و یک آب‌نبات چوبی در دست دارد، از اینکه دارد تئاتری درباره شهدای هم‌سن و سال خودش اجرا می‌کند، خوشحال است و می‌گوید: آمریکا و اسرائیل فکر کردند می‌توانند کشور ما را بگیرند اما ایرانی‌ها جلوشان ایستادند و نگذاشتند. من هم تئاتر بازی می‌کنم تا این طوری مقابل آن‌ها بایستم و به آن‌ها بفهمانم که ما نمی‌ترسیم و پشت دوستان شهیدمان هستیم و نمی‌گذاریم خونشان پایمال شود.

استقبال مردم از اجرای آن‌ها به این تازه‌بازیگر تئاتر انگیزه داده است. او تعریف می‌کند: مردم خیلی از اجرای ما خوششان آمده است. هر بار می‌گویند عالی هستید و من از این نظر خیلی خوشحالم. مادرش که نکته‌ای یادش آمده است، با تأکید می‌گوید: نقش‌های بچه‌ها در این اجرا خیلی سبک و متناسب با سنشان است. تشویق‌های مردم هم باعث می‌شود که اعتماد به نفسشان بیشتر شود.

## اماناگهان... صدای انفجار!...

کودکان گروه تئاتر مسجد امام محمد باقر (ع) که تا چندی پیش در حسینیه مسجد ترمین داشتند حالا دارند در اجتماعات شبانه و نیز حوزه هنری روی صحنه می‌روند. آن قدر کوچک‌اند که نمی‌توان توقع داشت خیلی حرفه‌ای باشند اما مثل بازیگران حرفه‌ای اشک مخاطبان‌شان را درمی‌آورند.  
سالن ورودی حوزه هنری، شبیه کلاس درس مدرسه میناب صحنه‌آرایی شده است. نیمکت‌های بچه‌ها چیده شده و کیف و دفتر و کتاب‌هایشان روی میز است. صدای زنگ مدرسه به صدا درمی‌آید و بچه‌ها وارد کلاس درس می‌شوند. انشا دارند، از وطن می‌گویند و آرزوهای کوچک و بزرگشان. اماناگهان... صدای انفجار!... صدای فریاد بچه‌ها بلند می‌شود. معلم‌ها دانش‌آموزان را که تعدادی شان زخمی شده‌اند به نمازخانه مدرسه می‌برند تا والدین دنبالش بیایند اما انگار فرصت نیست. قبل از آمدن والدین دوباره صدای انفجار می‌پیچد و...  
معلم می‌خواهد حضور و غیاب کند؛ از یکی فقط کفش صورتی‌اش باقی مانده است؛ از دیگری دست مشت کرده‌اش که مدارنگی‌اش را گرفته!

## ۱۰ دقیقه فراموش نشدنی

دوباره بچه‌ها وارد صحنه می‌شوند. با بادکنک‌های سفیدی که رویش دستان خونی نقش بسته است. می‌خواهند بگویند اگر خودشان نیستند روحشان هست. به مادرانشان دلگرمی می‌دهند که جایشان خوب است. در آن دنیا جنگ نیست! آرزو می‌کنند برای پیروزی ایران و برای تمام شدن هر ظلم و سختی. معلمان بچه‌ها پرچم ایران را بالای برنند و بچه‌ها دست‌های خون‌آلودشان را نشان می‌دهند و همگی عهد می‌بندند که تا پای جان، پای این پرچم می‌مانند.

این اجرا ۱۰ دقیقه بیشتر نیست اما می‌تواند ساعت‌ها و روزها ذهن آدم را درگیر کند. راحله هاشمی، مادر فرهاد، یکی از بازیگران کوچک این تئاتر است. او می‌گوید: از ۱۵ فروردین اجرای بچه‌ها در حوزه هنری هاشمیو شروع شد اما هیچ وقت نتوانستم آن را تا آخر ببینم. حتی نمی‌دانم دیالوگ پسر در این تئاتر چیست. همین که صحنه‌رامی بینم و صدای انفجار پخش می‌شود، اشک‌هایم می‌ریزد و می‌روم بیرون.  
او تعریف می‌کند: موقع حمله اسرائیل، همسر من زنگ زد و گفت برو فرهاد را از مدرسه بیاور. دائم با خودم می‌گویم اگر این اتفاق در مدرسه پسر من افتاده بود...  
بغض، صدای راحله خانم را به لرزه می‌اندازد و اشک‌هایش فرو می‌ریزد. بعد از اندکی تأمل دوباره گفت و گورا ادامه می‌دهد: «پسر من چندین

فهمه شهری‌اشک‌ها و کوله پشتی‌های خونی، آجرهای شکسته و فروریخته. دفترهای سوخته، خون‌های پاشیده شده بر در و دیوار، نیمکت‌های فلزی به هم ریخته؛ اولین چیزهایی است که در صحنه تئاتر «مدرسه شجره طیبه میناب» توجه را به خود جلب می‌کند. نیاز به هیچ توضیحی نیست. تصاویر چنان همه چیز را یادآوری می‌کند که خیلی‌ها در لحظه در شوک فرو می‌روند. حضور کودکان دبستانی و چرخیدن آن‌ها در صحنه تئاتر، اشک بسیاری از تماشاچیان را در می‌آورد. کافی است مادر باشی تا لحظه‌ای تصور کنی اگر در مدرسه فرزند من چنین اتفاقی می‌افتاد!...  
اجرای تئاتر مدرسه شجره طیبه میناب در حوزه هنری انقلاب اسلامی خراسان رضوی، خیلی‌ها را می‌خکوب می‌کند. بازیگران آن نه بازیگران حرفه‌ای بلکه کودکان دبستانی هستند؛ درست شبیه بچه‌های میناب. شبیه بچه‌های من و تو. با چشمانی زلال و دنیایی از آرزو. با کوله پشتی‌های صورتی و لباس‌های فرم مدرسه‌شان. بازیگران این تئاتر یک جمع نه نفره از محله امامیه و گروه تئاتر مسجد امام محمد باقر (ع) هستند اما دارند نقشی فراتر از محله ایفا می‌کنند. آمده‌اند در صحنه و اجتماعات خیابانی تا زبان بچه‌های میناب باشند و به همگان نشان دهند آمریکا و اسرائیل کودک‌کش چه جنایاتی نه در حق مردم و نظامیان بلکه در حق کودکان و مادرانشان انجام دادند. مربی این گروه تئاتر و جبهه ششمالی مقدم و کارگردان آن، هنرمند سرشناس شهرمان، محمد جهان‌پا است.

